مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات ، شماره ۱۷ ، پاییز ۱۳۹۸جلد۲، ص ۴۷-۳۸

http://www.jrse.ir

ضرورت بذل در طلاق بر مبنای عسر و حرج مذکور در ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی

مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات (سال پنجم)
شماره ۱۷ / پاییز ۱۳۹۸ / ص ۴۷-۳۸

خلیل الله احمدوند[1]، لیلا آزادمنش[2]، پگاه امیری [3]

[1] استادیار دانشگاه رازی

[2] دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه رازی کرمانشاه

[3] دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه رازی کرمانشاه

نویسنده مسئول:

لیلا آزادمنش

چکیده

ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی به زوجه اجازه می دهد که در صورت عسر و حرج در ادامه زندگی زناشویی به دادگاه درخواست طلاق را ارائه دهد و دلایل خود مبنی بر عسر و حرج در زندگی زناشویی را بیان نماید و در صورت احراز شرایط طلاق، دادگاه حکم به طلاق زوجه خواهد داد. در این میان ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی کلی و بدون جزئیات بیان شده است و به همین دلیل در بررسی دادخواست و صدور حکم طلاق تفسیرهای متفاوتی از آن صورت می گیرد و موجب رویه های مختلفی در این زمینه گردیده است. برخی به رجعی بودن طلاق حکم می دهند و برخی آن را بائن را می شمارند و جاری شدن طلاق در این صورت را منوط به بذل از سمت زوجه می دانند تا این طلاق به صورت خلع درآید. در این مقاله به این مبحث پرداخته خواهد شد که هریک از این رویه ها دارای نواقصی است که موجب نقض غرض می شود و باید در این میان رویه ای را در پیش گرفت و تغییراتی را در ماده قانونی اعمال کرد تا عمل به این ماده با اصل قاعده عسر و حرج سازگار باشد و از سوءاستفاده های احتمالی که ممکن است در اجرای این ماده قانونی انجام شود جلوگیری کرد.

واژگان کلیدی: ماده ۱۱۳۰قانون مدنی، عسر و حرج، طلاق قضایی، بذل، طلاق رجعی و بائن.

مقدمه

طلاق در قانون مدنی وفق ماده ۱۱۳۳ حق زوج محسوب می شودکه مطابق با مستند شرعی آن «الطلاق بید من اخذ بالساق» می باشد و زوج می تواند بدون هیچ قید و شرط خاصی همسر خود را طلاق دهد اما این قانون به این معنا نیست که زوجه در هیچ صورتی نمی تواند اقدام به درخواست طلاق نماید بلکه طبق مواد قانونی ۱۰۲۹(غیبت زوج)، ۱۱۲۹ (عدم پرداخت نفقه) و ۱۱۳۰ (عسر و حرج) زوجه می تواند در صورت داشتن شرایط موجود در متن این مواد قانونی اقدام به درخواست طلاق از مرجع قضایی نماید. در حقیقت مواد مذکور قانون ۱۱۳۳ را تخصیص زده اند. با توجه به اینکه عنوان این مقاله درباره بذل از سوی زوجه در طلاق عسر و حرجی می باشد قانون مورد بررسی ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی است که در ادامه به شرح و توضیح این ماده و مستندات آن و همچنین ماهیت و نوع طلاق وفق این ماده پرداخته می شود و نواقص این ماده بیان خواهد شد.

متن ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی به این موضوع می پردازد : «در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد، وی می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند، چنانچه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می‌تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود.»

مفهوم عسر و حرج که در متن ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی مشاهده می شود به صورت عام و کلی می باشد و به همین دلیل موجب تفاسیر گوناگونی از آن خواهد شد. عنوان عسر و حرج از یکی از قواعد فقهی برگفته شده است که می تواند مصادیق متعددی داشته باشد. برای پی بردن به مصادیق آن و قلمرو قاعده باید به بررسی تعاریف از سوی فقها و حقوقدانان نسبت به این قاعده بپردازیم.

در علم اصول مفهومی وجود دارد با عنوان حکومت؛ به این صورت که برخی از قواعد بر ادله اولیه حکومت دارند و مصادیق و احکام ادله اولیه را توسعه داده و در برخی موارد ضیق خواهند کرد. قاعده نفی عسر و حرج از قواعد فقهی است که بر احکام و ادله اولیه حکومت دارد و می تواند احکام آن موضوعات را باتوجه به مصادیقی که شامل این قاعده می شود بردارد و از بین ببرد.

تعاریف

عسر در مقابل یسر به معنای سختی (جوهری،۱۴۱۰ه ق،۲،۷۴۴) و همچنین به معنای پیچیدگی و دشواری است (فراهیدی،۱۴۱۰ه ق، ۱، ۳۲۶) حرج نیز در لغت به معنای تنگی می باشد (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ه ق، ۲، ۴۰۰)

در برخی از آیات قرآن نیز این عبارات به معنای تنگی، سختی و دشواری بیان شده است: « سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً» (سوره طلاق آیه ۷) خداوند به زودی بعد از سختی آسانی قرار می دهد. همچنین در آیاتی دیگر می فرماید: « فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً. إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً» (سوره شرح آیات ۵ و ۶) به یقین با هر سختی، آسانی است، آری مسلما با هر سختی، آسانی است.

مبانی فقهی عسر و حرج

۱- کتاب

آیات متعددی در قرآن کریم هستند که مستند این قاعده فقهی قرار گرفته اند از جمله آیه ۷۸ سوره حج « وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ...» و در راه خدا جهاد کنید، و حقّ جهادش را ادا نمایید! او شما را برگزید، و در دین (اسلام) کار سنگین و سختی بر شما قرار ندارد. همچنین آیه ۲۸۶ سوره بقره « لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا...» خداوند هیچ کس را، جز به اندازه تواناییش، تکلیف نمی‌کند. در آیه ۷ سوره طلاق نیز چنین آمده است « لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا» خداوند هیچ کس را جز به مقدار توانایی که به او داده تکلیف نمی‌کند؛ خداوند بزودی بعد از سختیها آسانی قرار می‌دهد.

با توجه به معنای آیات به این مطلب پی برده می شود که خداوند متعال حکمی که سختی و تنگی در آن وجود داشته باشد برای بندگانش قرار نداده است و یا به تعبیر دیگر می توان گفت احکامی که موجب تنگی و سختی خواهند شد رفع می شوند.

۲- سنت

روایات متعددی در این زمینه وجود دارند که این مفهوم را به روشنی بیان می کنند از جمله روایات مستند این قاعده می توان به احادیثی که در ادامه خواهند آمد اشاره کرد :

الف) روایت عبد الاعلی مولی آل سام. «قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام عثرت فانقطع ظفری فجعلت علی اصبعی مرارة فکیف اصنع بالوضوء؟ قال یعرف هذا و اشباهه من کتاب اللّه عزّ و جلّ: قال اللّه ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ، امسح علیه». در این روایت، راوی به امام صادق علیه السلام می‌گوید که به زمین افتاده و ناخن وی جدا شده و انگشت خود را با پارچه بسته است، حال چگونه باید وضو بگیرد. امام علیه

السلام می‌فرماید: حکم این قضیه و نظایر آن از کتاب خدا روشن می‌شود؛ زیرا خداوند فرموده است که در دین بر شما حرجی قرار داده نشده است؛ پس بر آن مسح کن. از این پاسخ امام علیه السلام نکات زیر استنتاج می‌شود:

۱- نفی حرج یک قاعده کلی است و طبق رهنمود امام علیه السلام می‌توان از آن برای رفع احکامی که برای مکلفان مضیقه‌ساز و مشقت‌آورند، استفاده کرد.

۲- از اینکه امام علیه السلام به جای نفی حرج ذیل آیهٔ وضو- که تناسب بیشتری با سؤال دارد- به نفی حرج مذکور در آیه ۷۸ سوره حج استناد می‌کند، چنین بر می‌آید که لا حرج مذکور در آیه اخیر، علاوه بر آنکه از عمومیت و شمول بیشتری نسبت به آیه وضو برخوردار است، بیشتر مربوط به موارد حرج عرفی است تا حرج ذاتی که در آیهٔ وضو ذکر شده است. شیخ انصاری برای بیان حجت ظواهر کتاب، به این حدیث استناد کرده است. (محقق داماد یزدی، ۱۴۰۶ه ق، ۲،۸۴ و ۸۵)

ب) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرمایند: « بعثت بالحنیفیهٔ السمحهٔ السهله» (کاشانی، ۱۴۰۶ه ق، ۶، ۶۹) مبعوث شدم به دین حنیف سهل و آسان.

ج) پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی که به حدیث رفع مشهور است می فرمایند: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِی تِسْعَهُ أَشْیَاءَ الْخَطَأُ وَ النِّسْیَانُ وَ مَا أُکْرِهُوا عَلَیْهِ وَ مَا لَا یَعْلَمُونَ وَ مَا لَا یُطِیقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَیْهِ وَ الْحَسَدُ وَ الطِّیَرَهُ وَ التَّفَکُّرُ فِی الْوَسْوَسَهِ فِی الْخَلْوَهِ مَا لَمْ یَنْطِقُوا بِشَفَهٍ» (عاملی، ۱۴۰۹ه ق، ۱۵،۳۶۹) از امت من نه چیز برداشته شده است: اشتباه ، فراموشی ، آن چه که به آن اکراه شوند،آن چه را که نمی دانند، آن چه را که توانایی انجام دادنش را ندارند، آن چه به آن مضطر شوند، حسد ، فال بد زدن و اندیشه‌های وسوسه انگیز درباره خلقت و آفرینش، تا زمانی که بر زبان جاری نشود. درباره استناد به این روایت در باب قاعده نفی عسر و حرج بخش ما لا یطیقون مد نظر است و از آن برداشته شدن تکلیفی که به موجب عسر و حرج است اشاره دارد. (خوئی، ۱۴۲۲ه ق، ۱، ۲۹۸)

۳- عقل

بی‌تردید اگر عسر و حرج ناشی از یک تکلیف، خارج از طاقت انسان باشد و یا موجب اختلال نظام زندگی فرد و جامعه شود، به حکم عقل چنین حکمی از انسان برداشته می‌شود؛ ولی در بحث از مبنای عقلی قاعدهٔ نفی عسر و حرج، بحث از عسر و حرجی که از طاقت بشر بیرون باشد و باعث اختلال نظام زندگی شود، به هیچ وجه مطرح نیست؛ زیرا همان‌طور که گفته شده است منظور از عسر و حرج در این قاعده، عسر و حرجی است که در محدوده طاقت بشر است، اما عادتا تحمل آن سخت است و موجب قرار گرفتن مکلف در تنگنا و مضیقه می‌شود. بدین ترتیب در این موارد، دلیل عقل باید به بیان قبح چنین تکلیفی بپردازد، نه اینکه مثبت نفی احکام خارج از طاقت انسان باشد (محقق داماد یزدی، پیشین، ۲، ۸۹)

۴- اجماع

نظر به اینکه به اعتقاد امامیه، اجماع فقط در صورتی از ادله اربعه و در ردیف کتاب، سنت و عقل- به عنوان مبنای احکام شرعی- به شمار می‌رود و واجد حجیت است که کاشف از رأی معصوم علیه السلام باشد، در مواقعی که مبنای اجماع فقها دلیل عقلی و یا نقلی باشد و بر آن اساس، حکمی را استنباط کرده باشند، چنین اجماعی از حجیت لازم برخوردار نبوده، برای دیگران اعتباری ندارد؛ زیرا فقهای دیگر باید به نحو استقلال آن دلیلی را که مبنای اجماع مجمعین واقع شده، مورد بررسی قرار داده، حکم شرعی را از آن استخراج کنند؛ چرا که در این گونه موارد، فهم و استنباط هر مجتهدی فقط برای خود او حجت است و برای دیگران نمی‌تواند حجت و معتبر باشد.بدین ترتیب در اثبات قاعده نفی عسر و حرج نیز اگر گفته شود که یکی از مبانی فقهی آن اجماع علمای اسلام بر عدم جواز جعل حکم حرجی است، چنین ادعایی مقبول نیست؛ زیرا دلیل اجماع کنندگان در واقع همان آیات و روایاتی است که در مباحث قبل مورد بررسی قرار گرفت. به علاوه چون اکثر علما به این مسأله اشاره نکرده‌اند، ادعای استقرار چنین اجماعی مشکل و مورد تردید است. (همان ، ۲، ۸۸ و ۸۹)

کاربرد قاعده عسر و حرج در طلاق

طلاق از امور حلالی است که خوشایند شارع نیست زیرا پروردگار برای بنیان خانواده و صمیمت در آن ارزش بالایی قائل است به همین جهت در طلاق که انحلال نکاح و از هم پاشیدگی زندگی زناشویی و خانوادگی محسوب می شود سختگیری هایی نموده تا بنیان زندگی خانوادگی به راحتی از بین نرود. در هر حال هر زندگی به اقتضای شرایطی که در خلال آن پیش می آید ممکن است به گونه ای پیش برود که ادامه آن قابل تحمل نباشد به همین دلیل طلاق راهی برای رهایی از زندگی زناشویی است که در آن زوجین مورد آزار و اذیت قرار گرفته اند. در همین راستا قواعد و قوانینی نیز وضع شده است.

طلاق وفق ماده ۱۱۳۳ حق مرد محسوب می شود و زوج می تواند به راحتی و بدون هیچ قید و شرطی زوجه را طلاق دهد. مستند این ماده قانونی حدیث پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می باشد که با این عبارت بیان شده است « الطلاق بید من اخذ بالساق » (یزدی، ۱۴۱۴ه ق، ۱،۷۵)؛ اما همانگونه که تا کنون بیان شد دین مبین اسلام دین سختی و مشقت نیست و در این میان در صورتی که زوجه در زندگی زناشویی با مشکلاتی مواجه باشد که قادر به ادامه زندگی با زوج نباشد با توجه به قاعده نفی عسر و حرج می تواند درخواست طلاق از مکحمه را داشته باشد. قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران نیز در این زمینه به تبعیت از شرع مقدس مواردی را وضع کرده تا زوجه با توجه به شرایطی که ممکن است در زندگی با زوج برایش پیش بیاید راهی برای رهایی از مشقت و سختی و تنگنایی که از زندگی زناشویی برای او حاصل شده داشته باشد. از جمله این مواد قانونی، ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی است که به زوجه اجازه می دهد در صورت عسر و حرج در زندگی زناشویی دلایل خود را به دادگاه اعلام کند و قاضی با بررسی دادخواست و در صورت احراز شرایط عسر و حرج حکم به طلاق زوجه می دهد.

مفاد ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی

ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی« در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد، وی می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند، چنانچه عسر وحرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می‌تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده‌می‌شود.» (اصلاحی آبان ۱۳۷۰)

تبصره:

عسر و حرج موضوع این ماده عبارت است از به وجود آمدن وضعیتی که ادامه زندگی را برای زوجه با مشقّت همراه ساخته و تحمل آن مشکل باشد و موارد ذیل درصورت احراز توسط دادگاه صالح از مصادیق عسر و حرج محسوب می‌گردد:

۱- ترک زندگی خانوادگی توسط زوج حداقل به مدت شش ماه متوالی و یا نه ماه‌متناوب در مدت یک سال بدون عذر موجه.

۲- اعتیاد زوج به یکی از انواع مواد مخدر و یا ابتلاء وی به مشروبات الکلی که به‌اساس زندگی خانوادگی خلل وارد آورد و امتناع یا عدم امکان الزام وی به ترک آن در مدتی‌که به تشخیص پزشک برای ترک اعتیاد لازم بوده است.در صورتی که زوج به تعهد خود عمل ننماید و یا پس از ترک، مجدداً به مصرف موارد مذکور روی آورد، بنا به درخواست زوجه، طلاق انجام خواهد شد.

۳- محکومیت قطعی زوج به حبس پنج سال یا بیشتر.

۴- ضرب و شتم یا هرگونه سوءرفتار مستمر زوج که عرفاً باتوجه به وضعیت زوجه قابل تحمل نباشد.

۵- ابتلاء زوج به بیماری‌های صعب‌العلاج روانی یا ساری یا هر عارضه صعب‌العلاج دیگری که زندگی مشترک را مختل نماید.

موارد مندرج در این ماده مانع از آن نیست که دادگاه در سایر مواردی که عسر و حرج زن در دادگاه احراز شود، حکم طلاق صادر نماید.

قانون فوق مشتمل بر ماده واحده در جلسه علنی روز یکشنبه مورخ سوم مهر ماه‌یکهزار و سیصد و هفتاد و نه مجلس شورای اسلامی تصویب و در تاریخ ۱۳۸۱.۴.۲۹ با اصلاحاتی به تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام رسیده است.

با توجه به متن این ماده قانونی و تبصره ی موجود در ذیل این ماده می توان به این نکات دست یافت:

۱- ماده قانونی به صورت کلی و عام بیان شده است و همین ویژگی موجب تفسیرهای گوناگونی از آن خواهد شد.

۲- طبق تعریف در تبصره این ماده عسر و حرج مشقتی است که تحمل آن مشکل باشد.

۳- زوجه در هنگام درخواست طلاق کافی است فقط دلایل خود مبنی بر عسر و حرج را به دادگاه ارائه دهد و این دادگاه است که وظیفه احراز شرایط را به عهده دارد.

۴- در تبصره ذیل ماده مصادیقی به عنوان نمونه آمده است و موارد عسر و حرج می تواند بیش از این ها باشد؛ همانگونه که در انتهای تبصره اشاره شده موارد ذکر شده حصری نیست.

۵- تشخیص موارد عسر و حرج و صدور حکم بر مبنای آن توسط قاضی صورت می گیرد و طبق اصل ۱۶۷ قانون اساسی قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوای معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی تواند به بهانه‌ی سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه، از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد.

۶- در این ماده قانونی اشاره ای به نوع طلاق در صورت عسر و حرج نشده است و همین مورد، موجب رویه های متفاوتی در صدور حکم چنین طلاق هایی می گردد.

۷- ملاک تشخیص موارد عسر و حرج مبنای عرفی است.

ماهیت طلاق بر مبنای عسر و حرج

حق طلاق برای زوج است و اوست که می تواند زوجه را طلاق دهد و این موضوع از مسلمات در فقه اسلامی است اما در مواردی که در شرع مقدس و قانون مدنی که به تبعیت از فقه توسط قانونگذار وضع گردیده است در مواردی زوجه می تواند درخواست طلاق دهد اما در این صورت نیز این مرد است که باید بپذیرد و صیغه طلاق را جاری کند. در هنگامی که زوج از طلاق دادن زوجه امتناع می کند چه باید کرد؟ از جمله آن موارد حالتی است که زوجه در عسر و حرج قرار دارد و با توجه به این مطلب که طلاق توسط مرد صورت می گیرد اگر امر طلاق توسط حاکم شرع یا قاضی انجام شود صورتی پیدا می کند که اصطلاحا به آن طلاق قضایی گفته می شود. در قانون طلاق طبق برخی از مواد قانونی به این دلیل که توسط حاکم شرع یا قاضی صورت می گیرد به طلاق قضایی تعبیر شده است. و مبنای آن در شرع مستند به روایات متعددی است از جمله روایتی که امام علیه السلام می فرمایند : « مَتَى أَمَرَهُ إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ بِالطَّلَاقِ فَامْتَنَعَ ضُرِبَتْ عُنُقُهُ لِامْتِنَاعِهِ عَلَى إِمَامِ الْمُسْلِمِين» (قمّی، ۱۴۱۳ه ق، ۳،۵۲۵) هرگاه امام مسلمین مرد را به طلاق امر نمود و مرد از طلاق دادن خودداری ورزیده امام می تواند به دلیل خودداری گردن او را بزند. مفهوم این روایت به اختیارات حاکم اشاره دارد از جمله در اجبار مرد در طلاق که موجب سختی زوجه گردیده است. در زمینه طلاق قضایی بر مبنای عسر و حرج نظر برخی از فقها به این صورت است:

در پرسشی در سال ۱۳۶۱ توسط شورای نگهبان که خدمت حضرت امام ارائه شد مبنی بر اینکه زنی که زندگی با شوهر توأم با حرج و غیرقابل تحمل باشد و این موضوع در دادگاه مدنی خاص احراز شود، اما شوهر حاضر به طلاق دادن زن نباشد و در صورت الزام حاکم هم ملزم نشده و اقدام ننماید، آیا ولایتا اجازه می فرمایید از طرف دادگاه حکم به طلاق چنین زنی شود؟ ایشان در پاسخ چنین فرمودند:در فرض مذکور و احراز آن مجازند، ولی احتیاط را مراعات نمایید. (خمینی، ۱۳۶۵، ۱،۱۴۱)

همچنین امام خمینی (ره) در ضمن سخنانش برای خانواده‌های شهدای پانزدهم خرداد ۴۲، در روز چهارشنبه ۹/ ۸/ ۵۸ چنین فرمود: « از شئون فقه است که اگر چنانچه مردی با زن خودش بدرفتاری کند، فقیه او را اولا نصیحت می‌کند و ثانیا تأدیب می‌کند، اگر دید ادب نمی‌شود، اجرای طلاق می‌کند».(طاهری، ۱۴۱۸ه ق، ۳،۲۵۷)

یکی دیگر از فقها در این مورد می گوید: پس از احراز موضوع و عدم نشوز زن، حاکم شرع و دادگاه زوج را ملزم به رعایت وظایف شرعیه یا طلاق می‌کند و اگر امتناع کرد حاکم شرع و دادگاه با تقاضای زوجه، وی را مطلّقه می‌کند. (لنکرانی،بی تا، ۲،۴۰۹)

از جمله مستنداتی که می توان در رابطه با طلاق قضایی بیان نمود آیه ۲۲۹ سوره بقره: «به طور شایسته و متعارف نگه دارید یا به نیکی و خوشی رها کنید.» (یزدی، ۱۴۱۹ه ق، ۵،۵۵۷) همچنین آیه ۲۳۱ سوره بقره: « آنان را برای آزار رساندن نگه ندارید تا بر آنان ستم کنید.» آیه در مقام بیان مشروع نبودن نگه داری ضرری و آن چیزی است که موجب ضرر رسیدن به زوجه می شود حال این ضرر به هر شکلی که می خواهد باشد. (حلّی، ۱۴۱۵ه ق، ۱۸۷)

بر همین مبنا زوج بین دو واجب تخییری باید یکی را انتخاب نماید یا حقوق زوجه را رعایت نماید و یا اینکه او را به نیکی طلاق دهد.

در همین رابطه آیت الله خویی نیز مسئله ای را بیان نموده اند که درباره طلاق در صورت عدم انفاق توسط زوج است اما به نظر می رسد می توان آن را به طلاق بر مبنای عسر و حرج نیز تسری داد که چنانچه زوج در غیر مورد نفقه نیز وظیفه خود در قبال زوجه را انجام ندهد دادگاه می تواند زوجه را طلاق دهد. (خویی، ۱۴۱۰ه ق، ۲،۲۸۹ مساله ۱۴۰۶)

در همین زمینه سؤال و جوابی در کتاب شریف جامع الشتات مرحوم میرزای قمی آمده که جالب توجه است و آن به شرح زیر است:

سؤال: « هرگاه زید با زوجۀ خود بنای ناسازگاری گذاشته و پیوسته او را اذیت می‌کند، بلکه این امر به زخم زدن و شکستن منتهی شده با آنکه زوجه مسطوره، در مراعات حقوق زوج دقیقه‌ای فروگذار نکرده است، زوج در حضور جمعی تصریح نموده که این زوجه برای من مصرفی ندارد و مطلقا به او علاقه ندارم و مع ذلک او را طلاق نمی‌دهد. هرگاه یقین حاصل شود که با بقاء زوجیت بین آن دو، ردع زوج از آن فعل منکر ممکن نمی‌شود، و مطمئن از این نیستند که زوجه را به قتل نرساند، در این صورت که رفع فساد منحصر در طلاق باشد، آیا حکم شرع یا عدول مؤمنین می‌توانند او را اجبار بر طلاق نمایند یا نه؟»

جواب: شکی نیست در اینکه چنانکه زوج را حقوق چند بر زوجه است که در تخلف از آنها زوجه ناشزه است، همچنین زوجه را بر زوج حقوقی چند هست که در تخلف آن، زوج ناشزه می‌شود. و حقوق زوجه بر زوج این است که نفقه و کسوۀ او را به موافق شریعت مقدسه بدهد با او بدون وجه شرعی، کج خلقی نکند و او را اذیت نکند. پس هرگاه زوج تخلف کرد از حقوق زوجه و مطالبۀ زوجه نفعی نکرد، به حاکم شرع رجوع برای حاکم علم حاصل شود به اینکه زوج، سلوک به معروف نمی‌کند و وفای به حقوق زوجه نمی‌کند، او را اجبار می‌کند بر طلاق و این اجبار منافی صحت طلاق نیست». (طاهری، ۱۴۱۸ه ق، ۳، ۲۵۶)

همچنین از جمله اولین فقهایی که قاعده عسر و حرج را مبنای درخواست طلاق توسط زوجه می داند طباطبائی یزدی است که در ملحقات عروه الوثقی چنین آورده است: «اگر مردی نفقه زن خود را پرداخت نکند باید او را طلاق دهد به این دلیل که از روایات اینگونه استدلال می

شود که در صورت عدم پرداخت نفقه، زوج به طلاق زوجه اجبار می گردد بر همین اساس به طریق اولی در حالتی که بقای زوجیت موجب به معصیت و حرام افتادن زن باشد حاکم شرع باید اختیار طلاق او را داشته باشد.» (یزدی، ۱۴۱۴ه ق، ۱، ۷۵)
در این مورد قاعده کلی و عمومی نیز در فقه وجود دارد با این عبارات « الحاکم ولی الممتنع». به این نحو که اگر شخصی از انجام وظایف و ادای حق و حقوق دیگران کوتاهی نمود و امتناع ورزید حاکم پس از اینکه امتناع او اثبات گردید به منظور جلوگیری از تضییع حقوق دیگران و همچنین مصلحت نظام و جامعه اسلامی و به جهت اجرای عدالت عمومی خود اقدام می نماید. قاعده الحاکم ولی الممتنع، قاعده قضایی به شمار می رود و از همین قاعده در رسیدگی به دادخواست در زمینه دعاوی خانوادگی استفاده گردیده است از جمله در دادخواست طلاق بر مبنای عسر و حرج که موضوع ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی می باشد.

انواع طلاق

طلاق در شرع مقدس به دو شکل رجعی و بائن می باشد. در طلاق رجعی پس از جاری ساختن صیغه طلاق مرد می تواند در مدت عده رجوع کند و زندگی زناشویی از سر گرفته شود.
طلاق به صورت بائن نوعی از طلاق است که امکان رجوع در مدت عده برای زوج وجود ندارد و مصادیق آن به صورت تعریف شده به ۶ مورد منحصر شده است. موارد بیان شده به این صورت است: غیرمدخول بها، یائسه، خلع، مبارات، سه طلاقه، صغیره.
در قانونی مدنی نیز این دو نوع طلاق به صراحت در ماده ۱۱۴۳ آمده و طلاق را به رجعی و بائن تقسیم کرده است. همچنین در ماده ۱۱۴۴ تصریح شده که مرد در طلاق بائن حق رجوع ندارد و ماده ۱۱۴۵ به ذکر موارد طلاق بائن پرداخته است.

اصل رجعی بودن یا بائن بودن طلاق

برخی معتقدند که اصل در طلاق بر رجعی بودن است و بائن بودن نیاز به بیان زائد دارد با توجه به اطلاق آیات در این زمینه و همچنین مواد قانونی موجود : «قانون مدنی در این مقررات از فقه امامیه پیروی کرده است و بنابر آنچه از فقه و قانون مدنی برمی‌آید اصل در طلاق رجعی بودن آن است و به تعبیر دیگر، طلاق رجعی اصل و طلاق بائن استثناء محسوب می شود و علی القاعده طلاق را جز در مواردی که قانونگذار بائن اعلام کرده، باید رجعی به شمار آورد.» (امامی؛ صفایی، ۱۳۸۶، ۲۵۲) و برخی نیز معتقدند که اصل بر بائن بودن طلاق است و اگر مبنای طلاق هیچ کدام از مصادیق طلاق بائن نبود رجعی محسوب خواهد شد: «بائن بودن مقتضای اصل اولیه در طلاق است و قابل برگشت بودن طلاق (رجعی بودن) امری است بر خلاف اصل و ثبوت آن دلیل خاص می طلبد. به عبارت دیگر پس از وقوع طلاق بینونت و جدایی بین زوجین صورت می گیرد، حال اگر با فرض عدم دلیل معتبر بر رجعی بودن طلاق مزبور شوهر بخواهد در ایام عده رجوع نماید، در صحت چنین رجوعی تردید حاصل است و مقتضای استصحاب، استمرار بینونت و جدایی بین زوجین - حتی پس از زمان رجوع - خواهد بود، در نتیجه رجوع مزبور فاقد اثر است و طلاق، بائن خواهد بود. » (ر.ک. سید علی علوی قزوینی، طلاق حاکم و ماهیت حقوقی آن، شماره ۱۱)
طلاق بر مبنای عسر و حرج نیز از انواع طلاق قضایی محسوب می شود و در روند اجرای آن برخی آن را رجعی می دانند. یکی از فقها در همین زمینه می فرماید: «در این فرض طلاق رجعی است و تمام احکام و آثار آن مترتب است لکن در صورت رجوع زوج، حاکم شرع با تقاضای زن مجدّداً او را مطلقه می‌کند و چنانچه باز رجوع کرد مجدّداً او را مطلقه می‌کند تا سه طلاقه شود و امکان رجوع منتفی گردد.» (لنکرانی، بی تا، ۲،۴۱۱)
همچنین نظر برخی از حقوقدانان به این صورت است: « طلاق قضایی در همه حال رجعی است. منتها در جایی که طلاق به درخواست زن انجام می شود، رجوع شوهر با مانع الهام گرفته از نظم عمومی روبرو است.» (کاتوزیان، ۱۳۶۸، ۴۴۰)
در صورت رجعی دانستن به نظر اینگونه طلاق طبق مفهوم عسر و حرج و احراز آن توسط مرجع ذی صلاح نقض غرض پیش می آید زیرا اگر زوج بتواند بعد از ثابت شدن عسر و حرج بر زوجه به واسطه زندگی با زوج پس از طلاق بدون هیچگونه شروطی رجوع کند این طلاق و رفت و آمد در محاکم قضایی، لغو و بیهوده خواهد بود.
برخی دیگر نیز طلاق قضایی را بر مبنای بائن قرار می دهند از جمله آیت الله خویی در این باره می نویسد : «چنان چه شوهر از پرداخت نفقه خودداری کند، زن به محکمه مراجعه و حاکم شوهر را ملزم به پرداخت نفقه یا طلاق می کند. اگر وی هیچ یک از این دو کار را انجام نداد، حاکم زن را طلاق می دهد» و همچنین می گوید: «ظاهر این است که چنین طلاقی بائن است و شوهر در ایام عده رجوع حق رجوع ندارد.» (خویی ، ۱۴۱۰ه ق، ۲،۳۰۱ ،مساله ۱۴۶۹)
درست است که نظر ایشان درباره طلاق بر مبنای عدم انفاق است اما به نظر می رسد ملاک آن در طلاق عسر و حرج نیز که از انواع طلاق قضایی است و حاکم طلاق را ولایتا جاری می سازد یکسان باشد و در حقیقت عدم انفاق خود یکی از مصادیق عسر و حرج می باشد.

دکتر صفایی بر این اعتقاد است که «طلاق به حکم دادگاه بائن است نه رجعی» (امامی؛ صفایی، ۱۳۸۶، ۲۵۵)

همچنین دکتر امامی در کتاب حقوق خانواده می نویسد: « طلاقی که به درخواست زن در موارد چهارگانه مذکور در مادهٔ «۱۱۲۹» و «۱۱۳۰» ق. م شوهر اجبار به آن می‌گردد بائن است و شوهر نمی‌تواند در مدت عده به طلاق رجوع کند، اگر چه طبیعت طلاق مزبور رجعی باشد (یعنی طلاق اول یا دوم زنی باشد که با او نزدیکی شده است) زیرا در مواردی که قانون به یکی از جهات معینه به زن اجازه می‌دهد که در دادگاه اقامهٔ دعوی کند و اجبار شوهر خود را به طلاق بخواهد، برای آنست که زندگانی زناشوئی دچار اختلال گردیده و ادامهٔ آن برای زن ایجاد عسر و حرج می‌نماید. بنابراین عقلائی نیست گفته شود که به اجازهٔ قانونی زن بتواند از دادگاه درخواست طلاق کند و پس از سیر مراحل قضائی و صدور حکم به اجبار شوهر به طلاق و تحقق طلاق، شوهر از آن رجوع کند و نکاح را به وضعیت قبل درآورد و الاّ باید معتقد بود که اجازه درخواست اجبار شوهر به طلاق از طرف زن لغو، و بمسخره نزدیک‌تر است تا به تأسیس قانونی. چنانکه ایراد شود که قانون طلاق های بائن را در مادهٔ «۱۱۴۵» ق. م شمرده و طلاقی که بوسیلهٔ دادگاه، شوهر اجبار به آن می‌گردد نام نبرده است و ماده‌ای در قانون نیست که طلاق مزبور را بائن بشناسد و با آنکه طبیعتش رجعی است نمیتوان آثار بائن را بر آن بار نمود. پاسخ آنست که: اولًا مادهٔ «۱۱۴۵» طلاقهای معمولی را نام برده که بوسیله شوهر واقع میگردد. ثانیاً بوسیلهٔ تفسیری که کلید حل مشکلات قضائی است می‌توان این امر را از روح مواد قانونی در مورد طلاق استنباط نمود و برای رسیدن به آن از تحلیل حقوقی کمک خواست. » (امامی، بی تا، ۵،۶۵)

ماده ی ۱۱۴۵ قانون مدنی نیز که موارد طلاق بائن را بیان نموده است مفید حصر نیست و تنها ناظر به طلاق های بائنی است که به اراده و اختیار شوهر واقع می شود. (امامی؛ صفایی، پیشین، ۲۵۵)

در حال حاضر رویه ی مجامع قضایی در قبال بررسی دادخواست طلاق بر مبنای عسر و حرج و صدور حکم آن به صورت بائن می باشد و تلاش صورت گرفته در این زمینه اینگونه بوده است که زوجه را به سمت طلاق خلع که از اقسام طلاق بائن است هدایت می کنند تا با دادن فدیه به زوج موجبات طلاق فراهم شود و بدین صورت با بخشش مهریه یا به همان میزان و یا کمتر و یا بیشتر زوج را راضی به طلاق دادن زوجه بنمایند تا از ناحیه رجوع نقض غرض پیش نیاید و از زوجه درخواست می شود تا اقدام به بذل نماید تا طلاق از نوع خلع باشد که در این صورت هم به نظر نقض غرض پیش می آید به این صورت که با طلاق بائن زوجه از حق و حقوقی که می تواند داشته باشد محروم می گردد و در واقع ضرری مضاعف بر حالت سابق خود خواهد داشت و چه بسا مردانی که با توجه به این رویه، زندگی را به سمت و سویی ببرند که زوجه مجبور به طلاق از نوع خلع شود و با نپرداختن حق و حقوق زوجه متحمل هیچ گونه سختی نشده و از مسئولیت های خود شانه خالی کنند. در صورتی که این رویه خلاف عدل و انصاف به نظر می رسد زیرا ماهیت این نوع طلاق متفاوت است؛ طلاق به صورت عادی و معمول ایقاعی است که با اراده مرد صورت می گیرد و حال که در این نوع از طلاق توسط قاضی صورت می گیرد باید صورت دیگری در نظر گرفته شود. از سوی دیگر اگر طلاق قضایی به صورت رجعی باشد نقض غرض پیش می آید و عملا این مفهوم زیر سوال می رود و خود موجبات ضرر و سختی دیگری را فراهم می آورد.

در ادامه برخی از آراء صادره دادگاه ها که حکم به بائن بودن طلاق بر مبنای عسر و حرج داده اند ذکر می شود:

۲۷۶/۴/۴-۷۴/شعبه ۱۱۵ دادگاه عمومی تهران

در خصوص دادخواست بانو الف فرزند ... بطرفیت آقای ب فرزند... به خواسته طلاق نظر به اینکه خواهان علت طلاق خود را سوءرفتار زوج تعرفه نموده و تریاک کشی وی را عنوان کرده که سوءرفتار زوج به نحوی که زندگی را برای زوجه غیرقابل تحمل نموده با توجه به شهادت شهود و صورت مجلس داوری که حتی زوج، زوجه را در مجلس داوری مورد ایراد ضرب و کتک کاری قرار داده است و این که حتی زوجه در صورت وقوع طلاق از کلیه حق و حقوق زوجیت صرف نظر نموده است، محرز و ثابت است، و دادگاه از نظر جلوگیری از عسر و حرج زوجه مستنداً به ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی حکم بر اجبار زوج به طلاق زوجه صادر می نماید. بدیهی است در صورت میسر نشدن و از باب الحاکم ولی الممتنع زوجه از طرف دادگاه وکیل است و و کیل در توکیل غیر که با بذل مهریه ما فی القباله و نفقات مورد ادعا او قبول بذل خود را به طلاق خلع مطلقه و طلاق را به ثبت برساند. حضانت دو نفر فرزندان مشترک پسر ۱۱ و ۱۲ ساله با پدر خواهد بود و مادر می تواند مستنداً به ماده ۱۱۷۴ قانون مدنی هر ماه یک بار فرزندان را به مدت دو ساعت در محل سکونت آنان یا در هر محلی که بین والدین بعداً توافق شود آنها را ملاقات نماید رای صادره حضوری محسوب و ظرف ۲۰ روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه استان تهران است.

رای شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان تهران در خصوص دادنامه فوق الذکر:

در خصوص تجدیدنظرخواهی آقای ب از دادنامه شماره ۷۴/۴/۴-۲۷۶ صادره از شعبه ۱۵۸ دادگاه عمومی تهران نظر به این که تجدیدنظرخواه اعتراض مؤثری که فسخ رای صادره را ایجاب نماید ارائه نکرده و بر دادنامه تجدیدنظر خواسته نیز از نظر رعایت ضوابط قانونی و شرعی خدشه وارد نمی باشد لذا با رد اعتراض تجدیدنظر خواه دادنامه معترض عنه عیناً تایید و استوار می گردد. (ارجمند، ۱۳۸۹، ۱۷۲)

۲۰/۷۰-۴۱/۰۱/۲۱ دیوان

خلاصه جریان پرونده:

بانو الف فرزند... دادخواستی به خواسته صدور حکم طلاق به علت وجود عسر و حرج علیه شوهرش ب به دادگاه مدنی خاص سنندج داده و توضیح داده که با شوهرش از چهارسال قبل ترک رابطه زوجیت نموده و با وی هماهنگی ندارد و بارها او را مضروب کرده که منتهی به صدمات شده و پرونده جزائی شده و از طرفی سازمان حمایت از حقوق رزمندگان نیز دادخواستی به نام زوج، علیه بانو الف به دادگاه داده به خلاصه آنکه در اثر صدور احکام مختلف که بر الزام خوانده به پرداخت نفقه از طرفی و از طرف دیگر الزام به تمکین درخواست استرداد وجهی را که بابت نفقه پرداخت شده است دادگاه به هر دو پرونده توأما رسیدگی نموده در جریان دادرسی دادگاه موضوع را به داوری ارجاع نموده که موفق به سازش نشده و نظر داده اند که زوجه سی هزار تومان به عنوان مال المخالعه به زوج بپردازند و از بقیه مهریه اش صرف نظر نماید و زوج طلاق قبول کرده و زوج حاضر شده که در مقابل بذل بقیه مهریه و دریافت سی هزار تومان مال المخالعه و دریافت جهیزیه زوجه که از مال خودش می باشد طلاق بدهد دادگاه پس از استماع اظهارات طرفین و اعلام ختم دادرسی با پذیرش ماده ۱۱۳۰ اصلاحی قانون مدنی و این که بقای زوجیت موجب عسر و حرج است زوج را ملزم به طلاق همسرش نموده که زوجه سی هزار تومان پرداخته و از بقیه مهر خود صرف نظر نماید و دادخواست زوج را علیه همسرش به خواسته الزام به تمکین با صدور حکم طلاق منتفی دانسته اند زوجه به این رای معترض شده و تقاضای تجدیدنظر نموده و اظهار داشته که به علت عسر و حرج درخواست طلاق نموده و پرداخت وجهی را در دادگاه نپذیرفته است و رای صحیح صادر نگردیده دادگاه اعتراض را نپذیرفته و پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و به این شعبه ارجاع گردیده است.

هیئت شعبه در تاریخ بالا تشکیل گردید پس از قرائت گزارش آقای... عضو ممیز و اوراق پرونده و نظریه کتبی... دادیار دیوان عالی کشور اجمالاً مبنی بر صدور رای شایسته مشاوره نموده چنین رای می دهند:

بسمه تعالی

اعتراض تجدیدنظر خواه بر رای معترض عنه وارد است زیرا از مفاد رای دادگاه استنباط می شود که عسر و حرج زوجه قابل قبول برای دادگاه بوده و مع الوصف زوجه را به پرداخت سی هزار تومان علاوه بر آنچه خود حاضر به بذل بوده محکوم نموده اند و این امر موجه نیست لذا رای معترض عنه در این قسمت نقض و رسیدگی به شعبه دیگر دادگاه مدنی خاص سنندج یا قائم مقام آن محول می گردد.(همان، ص ۱۸۷)

نتیجه

با توجه به نظرات و مطالبی که بیان شد به نظر می رسد که باید راه و روشی در پیش گرفته شود تا راه سوء استفاده احتمالی بسته شده و به دلیل عام و کلی بودن مواد قانونی به جای اجرای عدالت و گرفتن حق افراد ضرر دیده مایه ی ضرر و عسر و حرج نگردد. در این میان باید به این نکته توجه داشت که اساسا طلاق بر مبنای عسر و حرج که یک طلاق قضایی محسوب می شود باید نوع خاصی از طلاق در نظر گرفته شود زیرا ماهیت آن با سایر طلاق ها متفاوت است. در طلاق به صورت عادی و معمول حق طلاق با زوج است اما در طلاق قضایی این قاضی یا حاکم است که با توجه به احراز شرایط عسر و حرج طلاق را ولایتاً جاری می سازد پس به نظر می رسد همانگونه که فرد و شخص جاری کننده طلاق متفاوت است احکام آن نیز متفاوت باشد و از آنجایی که طلاق یک مساله امضایی است نه تاسیسی پس نمی توان گفت که احکام و قوانین و قواعد آن حصری می باشد. و عرف می تواند در وضع قوانین دخیل باشد.

به طور مثال در ماده ۱۱۱ قانون احوال شخصیه سوریه طلاق به صورت قضایی که توسط حاکم صورت می گیرد به حالت رجعی به نحو مشروط وضع شده است: «تفریق القاضی لعدم الانفاق یقع رجعیا و للزوج ان یراجع زوجته فی العدۀ بشرط ان یثبت یساره و یستعد الانفاق.» (فقیه، ۱۳۸۹، ۱۰)

پیشنهاد

پیشنهاد اینست که این نوع طلاق صورت ویژه ای از طلاق در نظر گرفته شود و با توجه به اینکه توسط حاکم طلاق صورت می گیرد قوانین جدیدی برای آن وضع گردد و یا قوانین فعلی اصلاح گردد. اگر این نوع از طلاق به صورت رجعی در نظر گرفته شود باید همانگونه که شرایط عسر و حرج نیز توسط همان مرجع بررسی شده و در صورت عدم آن موارد اجازه رجوع به زوج داده شود و اگر طلاق به صورت بائن در نظر گرفته می شود به گونه ای عمل شود که احکام و شرایطی را از نوع بائن بر این طلاق مترتب سازد و آن مواردی که خود مجددا موجب عسر و حرج و ضرر بر زوجه می گردد کنار گذاشته شود به گونه ای که طلاق در این نوع در حکم بائن باشد تا زوجه بتواند حق و حقوق خود از جمله مهریه و ارث و... را داشته باشد و زوج حق رجوع نداشته باشد.

مراجع

الف) فارسی

قرآن کریم، ترجمه آیت الله مکارم، ۱۳۷۳

ارجمند، جعفر دانش، بررسی قاعده عسر و حرج، چاپ سوم، تهران، انتشارات بهنامی، ۱۳۸۰.

امامی، سید حسن، حقوق مدنی، تهران، انتشارات اسلامیهٔ، بی تا.

خمینی، سید روح الله موسوی، موازین قضایی از دیدگاه امام خمینی، ترجمه حسین کریمی، قم، شکوری، ۱۳۶۵.

صفایی، حسین؛ امامی، اسدالله، مختصر حقوق خانواده، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۶.

طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی ، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۸ق.

فقیه، عباس، مقاله طلاق قضایی در فقه و حقوق ایران، مجله معرفت، ص ۱۲۵-۱۴۱، ۱۳۸۹.

قزوینی، سیدعلی علوی، مقاله طلاق حاکم و ماهیت حقوقی آن، فصلنامه نامه مفید، ، شماره ۳ (پیاپی) ۱۱، ۱۳۷۶.

کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی خانواده، تهران، به نشر، ۱۳۶۸.

یزدی، سید مصطفی محقق داماد، قواعد فقه، چاپ دوازدهم، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۴۰۶ق.

ب) عربی

جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة، چاپ اول، لبنان، دار العلم للملایین، ۱۴۱۰ق.

حلّی، حسین، بحوث فقهیة، چاپ چهارم، قم ، مؤسسة المنار، ۱۴۱۵.

خویی، سید ابوالقاسم، مصباح الأصول، چاپ اول، قم، طبع موسسة إحیاء آثار السید الخوئی، ۱۴۲۲ق.

---------------------- ، منهاج الصالحین ، قم، نشر مدینة العلم، ۱۴۱۰ق.

صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، المحیط فی اللغة،چاپ اول، لبنان، عالم الکتاب، ۱۴۱۴ق.

عاملی، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.

فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، چاپ دوم، قم، نشر هجرت، ۱۴۱۰ق.

قمّی، صدوق، محمّد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.

کاشانی، فیض، محمد محسن ابن شاه مرتضی، الوافی، چاپ اول، اصفهان، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ق.

لنکرانی، محمد فاضل موحدی، جامع المسائل، چاپ یازدهم، قم، انتشارات امیر قلم، بی تا.

یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی، تکملة العروة الوثقی، چاپ اول، قم، کتابفروشی داوری، ۱۴۱۴ق.

--------------------------، العروة الوثقی (المحشّی)، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۹ق.